

بسم الله الرحمن الرحيم

یکجا شدن با تمدن غرب کافر حرام و نوب شدن در چرخه آن خطرناک است!

(ترجمه)

تجارب ملموس و واقعیت محسوس نشان می‌دهد که نسل دوم مسلمانانی که به سرزمین‌های غرب مهاجرت کرده‌اند، بیش‌ترین بخش وابستگی‌های‌شان را به امت خویش از دست داده‌اند. طوری که بسیاری از افراد اقلیت‌های مسلمان در اروپا و آمریکا و تمام سرزمین‌های غربی؛ پس از غرق شدن در ارزش‌های سرمایه‌داری، رفتار و فرهنگ خویش را از دست داده و وابسته به تمدن غرب شده‌اند. آن‌ها فکر و احساس خویش را نسبت به امت اسلامی از دست داده و بسیاری آنان از نظر سیاسی در قضایای مربوط به امت اسلامی، طرفدار غرب گردیده‌اند که مهم‌ترین آن، همانا مسئله برگشتن خلافت است؛ مسأله‌ای که امروزه محور نزاع امت اسلامی با غرب به‌شمار می‌رود.

غرب، که بر اساس مفکوره سرمایه‌داری به‌پیش می‌رود، برای پنهان نگهداشتن چهره استعماری و زشت خودش برای جهان و مخصوصاً امت اسلامی، از نیرنگ‌ها، خبائث‌ها و فریب‌های رنگارنگ استفاده می‌کند و این در حالی است که بسیاری از مسلمانان، به غرب -دولت‌های اروپائی، آمریکا و تمام دولت‌های سرمایه‌داری جهان- با دید دولت‌های دسیسه‌گر علیه مسلمانان نمی‌بینند؛ بلکه به این باور اند که غرب در تلاش تأمین منافع خود است و این حق آن است و ما حق نداریم و نمی‌توانیم مانع آن قرار گیریم. همچنین به این باور اند که مصلحت مسلمانان در این نیست که با غرب سازش نکند و اگر غرب را دشمن تلقی نمائیم و یا با آن برخورد کنیم، این نشانه سطحی‌نگری مان خواهد بود؛ به‌ویژه با توجه به این‌که از نظر فکری و فرهنگی مشترکات زیادی میان ما و غرب وجود دارد. در عین حال، افراد وابسته به جریان‌های میانه‌رو، حکام سرزمین‌های اسلامی را با دید سیاسی کاملاً سطحی و ناشی از ضعف می‌بینند؛ دیدی که بر اساس آن گمان می‌کنند این حکام با اسلام و مسلمانان دشمنی نداشته و به هیچ وجه آگاهانه و از قبل برنامه‌ریزی شده با باداران غربی‌شان ارتباط ندارند و ارتباطشان ارتباط مزدوری و وابستگی نیست.

جریان‌های میانه‌رو گمان می‌کنند اگر حکام سرزمین‌های اسلامی اندکی هوشیارانه‌تر و زیرکانه‌تر عمل کنند، می‌توانند هم منافع خود و هم مردم خویش را تأمین کنند و بدون هیچ خسارتی، در قدرت باقی بمانند؛ به‌طور مثال: یکی از کارهایی که باید انجام دهند، این است که عرصه سیاسی را برای تمام اتباع خویش باز نگهدارند. این دیدگاه را می‌توان به صراحت و خیلی روشن در اظهارات جریان‌های میانه‌رو و سازش‌گر نسبت حکام مشاهده نمود. این دیدگاه از نظر سیاسی و در میدان واقعیت به این معنی است که آنان نه تنها پیشگامی و تسلط غرب را بر سرزمین‌های اسلامی از طریق ساختار امروزی حاکم بر جهان پذیرفته‌اند؛ بلکه حاضر شده‌اند در تمام عرصه‌های زندگی جهانی، خود را در چنگال و حاکمیت غرب قرار دهند. در عین حال، این موقف به معنای تقویت مفکوره حذف اسلام و غیاب مسلمانان به‌گونه نهائی از صحنه سیاسی و تأثیرگذاری در موقف‌های جهانی می‌باشد و این همان چیزی است که استعمارگران خواستار آن اند.

مقاله حاضر مکمل مجموعه مقاله‌هایی است که قبلاً زیر عنوان "مشکل مهاجرت مسلمانان به غرب؛ انگیزه‌ها، خطرها و پیامدها" در مجله "الوعی" منتشر گردیده بود و اینک به دلیل گسترش بیش از حد پدیده مهاجرت به غرب و به بهانه یادبود سقوط خلافت، نیاز دیده شد تا به نگاشتن این مقاله پرداخته شود. اما موضوع این بار از زاویه فوق‌العاده مهمی به بررسی گرفته می‌شود که مربوط به افشاسازی نیرنگ‌ها و اسالیب استعمارگرایانه و هدف‌مند غرب در راستای استحکام و تداوم اوضاع پس از سقوط خلافت می‌باشد. خلافت اسلامی در سوم مارچ سال 1924م موافق با 28 رجب 1342هـ.ق، توسط مصطفی کمال یهودی، مزدور انگلیس در استانه رسماً ملغی اعلان گردید. غرب قصد دارد پس از سرنگونی دولت خلافت در پی جنگ اول جهانی، مسئولیت (دسیسه‌اش) را علیه مسلمانان از طریق استحکام بخشیدن پایه‌های حضور استعمارگرایانه خویش در سرزمین‌های مسلمانان و در تمام عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی به پایه کمال رساند. زاویه‌ای که قصد داریم این مقاله را بر اساس آن به رشته تحریر در آوریم، "حرمت و خطر همسویی با تمدن غرب کافر و نوب شدن در چرخه آن" است.

اگر ثابت شده باشد که گشودن دروازه‌های غرب به روی سیل مهاجران مسلمان به جانب سرزمین‌های کفار، یک کار انسان‌دوستانه و پاک نبوده؛ بلکه نقشه‌ای از قیل طراحی شده در غرب و به اهداف کاملاً مشخص بوده، دست داشتن حکام سرزمین‌های اسلامی به عنوان یکی از ابزار اجرائی این نقشه، بدون شک یکی از مهم‌ترین مسائلی خواهد بود که برای معالجه نمودن این پدیده باید بدان پرداخته شده و بالای آن روشنی انداخته شود. مزدور بودن این حکام بدان معناست که هدف اصلی از تسلطشان به عنوان رهبران مسلمانان، این است تا در خدمت پروژه‌های غرب قرار داشته و برای استحکام نفوذ استعماری غرب از هر اسلوب و بازی ممکن علیه مردم خویش کار بگیرند. تداوم بقای این حکام در قدرت و مزدوری‌شان معنایش این است که آنان در راستای زمینه‌سازی برای اجرائی شدن پروژه‌های مورد نظر غرب، سعی و تلاش و ابتکارهای لازم و حتی فراتر از توقع استعمارگران را از خود به نمایش گذاشته‌اند.

بنابر این، لازم است به عنوان مقدمه‌ای هرچند مختصر، واقعیت حکام مزدور را بررسی نمائیم؛ حکامی که یکی از بارزترین نشانه‌های مزدوری‌شان این است که تحت هیچ شرایطی حاضر نیستند از قدرت کنار بروند. همچنین به بررسی واقعیت و دلایل مزدوری این حکام و برملا نمودن مفهوم و محتوای این مزدوری خواهیم پرداخت و این‌که غرب چگونه سعی دارد پایه‌های حاکمیت خویش را از طریق نظام‌های مزدور و گوش به فرمان استعمارگران کافر، استحکام بخشد.

1. واقعیت حکام مزدور و مفهوم مزدوری آنان در سرزمین‌های اسلامی: نخست به بررسی واقعیت حکام مزدور و حکومت‌های وابسته به استعمارگران می‌پردازیم؛ سپس به توضیح و برجسته نمودن اقدامات دولت‌های غربی در قبال اقلیت‌های مهاجر، به‌ویژه مسلمانان، خواهیم پرداخت؛ مخصوصاً بعد از آن‌که آنان را از میدان‌های نزاع، که سرزمین‌های اسلامی باشد، بیرون کشیده و با مهار نمودن، ذوب فکری و فرهنگی و پیوند دادن‌شان به تمدن غرب، شروع به بهره‌برداری از آنان می‌کنند. همچنین، در ادامه به بررسی مشکلاتی خواهیم پرداخت که افراد مهاجر به‌سوی سرزمین‌های کفار به هدف دستیابی به زندگی مرفه و آرامش، خود و همراهان‌شان، با آن دست و گریبان می‌شوند و خواهیم دید که بسیاری از این مسلمانان و خانواده‌های‌شان برای دستیابی به این آرمانی که امروزه فضاگیر شده، با چه خطرهای بزرگی مواجه گردیده و سرنوشت دنیا و آخرت آنان به کجا کشانیده می‌شود. اما نخست، واقعیت حکام مزدور و حکومت‌های وابسته به استعمارگران:

مهم‌ترین چیزی که در مورد واقعیت حکام مزدور سرزمین‌های اسلامی باید بدانیم، این است که ارتباط آنان با جهتی که خدمت آن‌را می‌کنند، بسیار مستحکم و قوی است و این حکام در بسیاری موارد حتی از زمان کودکی توسط دولتی که در خفاء از آن استفاده نموده و آن‌را حمایت و توظیف می‌کند، زیر تربیت قرار گرفته و بسیار به دقت آماده می‌شوند. ممکن است برخی از این حکام مزدور در اصل از فرزندان آن سرزمین نباشند؛ طوری که برخوردها و عکس‌العمل‌های آنان در بعضی موارد به وضوح نشان می‌دهد که آنان هیچ علاقه و ارتباطی به باورهای مردم آن سرزمین ندارند و فقط دارند تظاهر می‌کنند که انگار با آنان هم عقیده‌اند؛ گرچه پسوند و یا پیشوند نام‌شان "محمد" است؛ مانند: محمد حسنی مبارک، محمد بن سلمان، محمد اشرف غنی و غیره. با این حساب، باید دانست که سیاق دستیابی چنین حکامی به قدرت و مسیر رشد آنان تا بلندترین مرجع حاکمیت یک سرزمین، قطعاً بیانگر این است که آنان اسراری فوق‌را سری در اختیار دارند که مربوط به اصل نشأت دولت مربوطه‌شان می‌گردد و همچنین بیانگر این واقعیت است که آنان ارتباط مستحکمی با دولت کافری دارند که از آنان پشتیبانی می‌کنند. کم‌ترین گمان این است که آنان از چگونگی رسیدن به قدرت خویش به خوبی آگاهی دارند و این اتفاقی است که معمولاً در سرزمین‌های اسلامی به صفت چراگاه پر آب و علفی برای دولت‌های استعمارگر غرب می‌افتد. جابجایی قدرت در این سرزمین‌ها معمولاً از طریق کودتا و یا انقلاب مردمی، که توسط جریان‌های بیگانه و مخالف با صاحبان نفوذ تحریک می‌گردند، رخ می‌دهد و بیشتر این انقلاب‌های مردمی، انقلاب‌های مسلحانه و خونینی می‌باشند که فرزندان عادی مسلمانان با ساده‌لوحی در آن مشارکت نموده و معمولاً منجر به نظام و قانون اساسی جدیدی می‌شود و به این ترتیب طوری تصور می‌شود که انگار این دولت در زمان حکومت حکام مزدور جدید پایه‌گذاری گردیده و آینده شکوفایی را برای آنان به ارمغان خواهد آورد. این تحولات هم در گذشته اتفاق افتاده و هم در حال حاضر در بسیاری از موارد، توسط جریان‌های داخلی وابسته به دولت‌های بیرونی و بیگانه اتفاق می‌افتد و این انرژی و توان مادی و بشری امت اسلامی است که اکثراً در جریان جنگ‌های خونین میان مسلمانان استهلاک می‌شود. نمونه‌هایی از این قبیل را بی‌شمار سراغ داریم. در برخی موارد هم ممکن است انتقال قدرت، به گونه

مسالمت‌آمیز و بدون درد سر صورت گیرد و این در صورتی است که منفعت کفار استعمارگر و باداران این حکام مزدور تقاضای آن را کند و پیشاپیش در مورد آن به توافق برسند.

آنچه باعث می‌شود این حکام برای چند دهه در این سرزمین‌ها حکومت کنند، این است که معلومات زیاد و جزئیات فراوانی از پس‌زمینه، شرایط و بستر به‌قدرت رسیدن خویش در اختیار دارند و حجم عظیمی از معلومات را در مورد خانواده سیاسی خویش و رقبای سیاسی و نظامی‌شان نیز در اختیار دارند. دلیل این‌که تغییر و تبدیل بسیاری از این حکام خائن کار آسانی نیست، این است که دولت کافر بیگانه‌ای که نفوذ اصلی را در آن سرزمین دارا می‌باشد، از وی و حکومت‌اش به‌خاطر حفظ نفوذ خویش در این سرزمین و حتی در سراسر منطقه، محافظت می‌نماید. البته آن عده حکام خائنی از این محافظت بیرونی بر خوردار می‌شوند که مسئولیت‌های بسیار مهمی را برای حفظ منافع کفار استعمارگر در سرزمین‌های‌شان به‌دوش می‌گیرند و با مهارت‌هایی‌که در اقدامات سیاسی، بیانیه‌ها و فعالیت‌های نظامی مملو از مکر و دروغ و نفاق از خود نشان می‌دهند، منافع آن قدرت بیرونی را تضمین می‌کنند که از آنان پشتیبانی می‌نمایند.

دلیل دیگر بقای متداوم این حکام بر سر قدرت این است که خود را در حلقه‌هایی از افرادی قرار داده‌اند که به ندرت در رسانه‌ها ظاهر می‌شوند؛ احزابی‌که در خطوط مقدم دفاع از آنان قرار دارند؛ دستگاه‌های سری‌که تمام قضایا را در دست دارند؛ گروه‌های تبلیغاتی‌که شب و روز در حمایت از آنان شعار می‌دهند و نیروهای امنیتی متشکل از پولیس و نگهبانان ویژه که نقش بازوی آنان را در دولت‌ها بازی می‌کنند. در عین حال، این حکام خائن توسط مجموعه‌هایی از مشاورین سیاسی، رسانه‌ای و نظامی احاطه شده‌اند که توسط دولت استعمارگر بیرونی موظف شده و این حکام خائن را جهت می‌دهند. بنابر این، دولت‌های استعمارگر تنها در صورتی حاضر می‌شوند این حکام خائن را قربانی نموده و دست از حمایت آنان بر دارند که زیر فشار قرار گرفته و چاره‌ای دیگری نداشته باشند و یا فرد دیگری را ببابند که در خوش خدمتی و وابستگی، نسبت به‌حاکم قبلی توان‌تر و ماهرتر باشد؛ به‌خصوص در صورتی‌که بقای آنان بر سر قدرت به درازا کشیده باشد.

آن عده از حکام خائن بیشتر بر سر قدرت باقی خواهند ماند که بتوانند با مهارت‌های لازم، امور مردم سرزمین‌شان را به‌پیش برده و در عین حال خدمات لازم سیاسی، امنیتی، تبلیغاتی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی را برای باداران خویش ارائه دهند و همچنین منافع خود، فامیل، وابسته‌گان و اطرافیان‌شان را نیز به‌درستی تأمین نمایند و با جد و جهد لازم نشان دهند که در برابر مردم و باداران خویش، توان‌ترین و مناسب‌ترین فرد بوده و به‌هیچ‌وجه نمی‌توان بهتر از وی را پیدا نمود. بناءً چنان که اشاره شد؛ یکی از بارزترین ویژگی‌های حکام مزدور در سرزمین‌های ما، این است که هرگز حاضر به‌کناره‌گیری از قدرت نمی‌شوند؛ بلکه تمام سعی خویش را به‌خرج می‌دهند تا در هر شرایط خود را مناسب‌ترین فرد ممکن جلوه دهند.

اینست وضعیت حکام مسلمانان در حال حاضر؛ یعنی پس از سقوط خلافت در سال 1924م تا امروز که ما در آن به‌سر می‌بریم؛ حتی پیش از سقوط خلافت در آن عده سرزمین‌هایی‌که اشغال شده بود و سپس استعمارگران به‌گونه‌ی ظاهری از آن بیرون رفته بودند. اینست واقعیت حکام سیاسی و مزدور مسلمانان، که به ما اجازه می‌دهد از آنان به صفت مزدوران غرب کافر یاد نمائیم و آن هم واقعیت اسف‌بار و تلخ مسلمانان و سرزمین‌های‌شان که چندین دهه می‌شود در تمام عرصه‌های زندگی به‌گونه‌ی وهمی و تخیلی و فریبنده به آن رسیده‌گی می‌شود. آیا اینک که واقعیت حکام مزدور را درک نمودیم؟ آیا باز هم می‌توانیم از آنان انتظار داشته باشیم که منافع امت اسلامی را در حال حاضر و یا در آینده تأمین نموده و آن‌را از این منجلاب بیرون کشند؟

2. آنچه غرب در گذشته و در حال حاضر در خصوص کشاندن مسلمانان به سرزمین‌های خودشان انجام داده و می‌دهند و نقش حکام سرزمین‌های اسلامی در تمام این روند از چه قرار است؟

ارتباط معلوماتی‌که در مورد واقعیت حکام مزدور ارائه شد، به موضوع پناهندگی مسلمانان به سرزمین‌های غربی، که ما در صدد معالجه، بررسی پیامدها و فعالیت‌های دستگاه‌های غرب در راستای مهار نمودن مسلمانان پناهنده و ذوب آنان در جوامع غرب می‌باشند، چیست؟ مهم‌ترین مسئولیت حکام مزدور در خصوص پناهندگی فرزندان مسلمانان و وادار نمودن آنان در

بسیاری از موارد به ترک سرزمین‌های‌شان به‌جانب غرب، اینست که بعضی اقدامات سیاسی سخت‌گیرانه‌ای را برای متمرکز نمودن این پدیده روی دست گرفته و زمینه بهره‌برداری از آن را در داخل و خارج سرزمین‌های اسلامی فراهم نمایند:

الف) داخل سرزمین‌های اسلامی: از طریق راه‌اندازی هرج و مرج، فشارها و سخت‌گیری‌ها در سرزمین‌های اسلامی، که عرصه را برای همه‌گان تنگ می‌کند، به ویژه برای فرهنگیان و دانش‌آموزان. دست داشتن حکام خائن را در ایجاد این اوضاع سخت‌گیرانه می‌توان با بررسی موارد زیر به خوبی در میدان عمل مشاهده نمود:

- ظلم سیاسی و اقتصادی، جبر، فساد، بستن دهان مردم، عدم رسیدگی به مشکلات مردم و بستن دروازه‌های اختراع و نوآوری بر روی مسلمانان در داخل سرزمین‌های‌شان و ممانعت مطلق از آن. خلاصه این‌که حکام خائن مسلمانان پیوسته تمام فعالیت‌های مسلمانان را در داخل سرزمین‌های‌شان زیر نظر گرفته و به هیچ‌وجه به آنان اجازه نمی‌دهند دست به تحرکاتی در عرصه‌های مختلف در سرزمین‌های خویش بزنند.

- نبود محیط مناسب برای استقبال از توانایی‌های امت و بستن افق‌های رشد در برابر جریان‌های فکری، علمی و نوآور، که خود باعث می‌شود فعالان عرصه علم و فرهنگ به گونه طبیعی برای تطبیق ایده‌های علمی و تحقیقی خویش به بیرون روی آورند. دلیل آن، این است که تمام سازمان‌ها و نمایندگی‌ها در عرصه‌های مختلف و تمام سطوح و در بسیاری از سرزمین‌های اسلامی، در حقیقت کالبد‌های بی‌جان فرهنگی، اقتصادی و سیاسی به‌شمار می‌روند؛ به‌گونه‌ای که نه علمی در کار است و نه صنعتی، نه فکری و نه سیاسی؛ نه حزب‌های واقعی سیاسی، نه نمایندگان واقعی؛ نه دانشگاه‌هایی که زمینه به ابتکارها و نوآوری‌ها از طریق تحقیقات علمی معنا داده و آن را به یک واقعیت ملموس تبدیل نماید و نه هم بیمارستان‌هایی که خدمات واقعی را برای بیماران ارائه دهد. دلیل آن نیز این است که حکام مسلمانان، اعم از رؤسا، پادشاهان، فرماندهان و بسته‌گان و حامیان‌شان همه برای معالجه خویش به اروپا و آمریکا می‌روند و فرزندان خودشان و نزدیکان‌شان همه در سرزمین‌های غرب تحصیل نموده و از آن جا فارغ التحصیل می‌گردند. دستگاه‌های سیاسی و رسانه‌ای نیز بر اساس منافع این حکام و حکومت‌های‌شان تعلیم داده شده و تمام فعالیت‌شان روی توجیه آنان و نظام‌های‌شان متمرکز می‌باشند.

- بزرگتر نمودن فاصله اقتصادی میان سرزمین‌های اسلامی و غرب، که بالای اوضاع زندگی مردم تأثیرات منفی می‌گذارد. این کار را با استفاده از واحدهای پولی کاغذی اجباری؛ یعنی تسلط پول‌های بیگانه و مشخصاً دلار آمریکا و واحد پول اروپا در معاملات با خارج، انجام می‌دهند که منجر به استحکام وابستگی اقتصادی دولت‌های مزدور به سازمان‌های اقتصادی، سرمایه‌داری و استعماری غرب می‌گردد.

ب) بیرون از سرزمین‌های اسلامی: حکام خائن مسلمانان برای ایجاد کوتاه‌ترین راه‌های ممکن جهت ذوب فکری اقلیت‌های مسلمانان پناهنده در غرب، با حکومت‌های غربی همکاری می‌نمایند. این همکاری‌ها بعضاً مالی می‌باشند که از طریق سازمان "رابطة جهان اسلام" صورت می‌گیرد و بعضاً راهنمایی‌ها، فراهم نمودن امامان، خطباء و مزدوران فکری تعلیم‌یافته‌ای می‌باشند که برای تطبیق و تسریع روند غربی‌سازی و ذوب فرزندان مسلمانان پناهنده از آنان استفاده می‌شوند؛ مخصوصاً با توجه به این‌که هر یک از سرزمین‌های غربی، سازمان‌های به اصطلاح "اسلامی" خود را دارا می‌باشند؛ به‌طور مثال: سازمان اسلام فرانسوی در فرانسه که مورد قبول فرانسوی‌ها می‌باشد؛ چنان‌چه ماکرون در اظهاراتی گفت: «ما سعی داریم ساختار اسلام فرانسوی را طراحی نماییم.»

به‌همین ترتیب، تمام حکومت‌های غربی امروزه سعی دارند با هزینه نمودن پول‌ها و تلاش‌های بی‌وقفه خویش، مسلمانان را با روند فکری خود هم‌نوا ساخته و با قرار دادن مفهوم "شهروندی" به عنوان بلندترین و مهم‌ترین هویت افراد مسلمان، آنان را ذوب افکار و طرز زندگی خود نمایند؛ کاری که منجر به مسخ چهره واقعی اسلام به عنوان یک نظام سیاسی می‌گردد؛ نظامی که دولت در آن یکی از بزرگترین احکام شریعت اسلامی می‌باشد. این واقعیتی است که چندین دهه می‌شود اروپائیان سعی دارند بر اساس آن برای هریک از اقلیت‌های مسلمان در غرب، اسلام جدید موافق با ارتباط همان دولت غربی با مسلمانان از نظر روابط تاریخی و منافع طراحی نمایند.

ج) مسلمانان میان دسیسه‌های غرب و خیانت‌های حکام خودشان: خطر پذیرفتن مسئولیت از جانب دولت‌های غربی کافر و حرمت یکجا شدن و ذوب شدن در منظومه آن.

اگر حاضر شدن مسلمانان مهاجر بخاطر سوءاستفاده و بکارگیری در غرب برای اهداف غربی از طریق ذوب نمودن در طرز زندگی غربی و پذیرفتن‌شان، مفکوره جدائی دین از سیاست، دعوت به پذیرفتن و تطبیق سیکولریزم و پیامدهای منفی و خطرناک آن برای فرزندان تمام امت -چه در داخل سرزمین‌های اسلامی و چه در بیرون- گناه تمام این موارد به حد دوست گرفتن کفار به‌جای مؤمنین نرسد، قطعاً مزدوری و وابسته بودن حکام خائن به کفار، شامل خیانت بزرگ در حق امت اسلامی در عصر حاضر می‌شود که این خود بدون شک به معنی دوست گرفتن کفار به‌جای مؤمنین است. چنین کسانی که عقیده و طرز زندگی غربی را با جان و دل پذیرفته و جزئی از آنان شده‌اند، از دایره امت بیرون اند. الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ ۖ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾ [مانده: 51]

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! یهود و نصاری را ولی (و دوست و تکیه‌گاه خود) انتخاب نکنید! آن‌ها اولیای یکدیگرند و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آن‌ها هستند. الله جمعیت ستمکار را هدایت نمی‌کند.

﴿لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ﴾ [آل عمران: 28]

ترجمه: افراد باایمان نباید به‌جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هرکس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با الله ندارد (و پیوند او به‌کلی از الله گسسته می‌شود)؛ مگر این‌که از آن‌ها بپرهیزید (و به‌خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیه کنید). الله شما را از (نافرمانی) خود، برحذر می‌دارد و بازگشت (شما) به سوی الله است.

زیرا یکی از معانی این آیات، اینست که الله سبحانه و تعالی مؤمنین را از ولی گرفتن کفار توسط دوستی با آنان و نصرت دادن آنان به‌جای مسلمانان منع نموده و کسی که آنان را دوست خود بگیرد، در حقیقت از الله سبحانه و تعالی بی‌زاری جسته و الله نیز از او بیزار است. آیا امروزه میان حکام مسلمانان و دشمنان الله سبحانه و تعالی در غرب و در دولت یهود چیزی جز محبت، یاری و همکاری دوجانبه علیه آن‌چه که غرب آن‌را "تروریسم" می‌خواند، وجود دارد؟ به‌علاوه این‌که این حکام خائن راز و رمز مردم مسلمان و نقاط ضعف آنان را در عصر حاضر در اختیار دشمنان امت قرار می‌دهند و اطلاعات در مورد آن عده از فرزندان امت را که برای از سرگیری زندگی اسلامی کمر بسته‌اند، میان خویش رد و بدل می‌کنند. نمونه روشن این ادعا را می‌توان در روابط گرم و صمیمانه خانواده سعود با غرب مشاهده کرد.

هرچند دستگاه‌های دولت‌های غربی (سفارت‌خانه‌ها، قونسول‌گری‌ها...) که پذیرای مهاجرین مسلمان هستند، سخت سرگرم فعالیت‌های شبانه‌روزی می‌باشند؛ اعم از بررسی درخواست‌های مهاجرت و سپس پذیرش آن تا بررسی دوسیه‌های درخواست ویزای ورودی یا اقامت دایمی و یا مهاجرت، که با در نظر داشت شرایط درخواست دهندگان و شرایط سرزمین‌های‌شان بررسی می‌گردد؛ اما مسئولیت بزرگتر آنان پس از ورود مهاجرین به سرزمین‌های‌شان، اینست که برای ذوب نمودن آنان در جوامع غربی و تربیت‌شان به‌گونه‌ای که به‌نفع غرب تمام گردد، برنامه‌های مناسب داشته و آن‌را عملی نمایند؛ یعنی فعالیت‌های مستمری که به‌همکاری حکام مسلمانان جهت مهار نمودن و ذوب کردن مهاجرین در منظومه فکری و تمدنی غرب، چه در بخش مسائل عقیدتی، فکری و ارزش‌های آن و یا در بخش احساسات، تمایلات و رفتارهای شخصی و این دقیقاً همان زاویه‌ایست که ما سعی داریم در این مقاله به آن بپردازیم.

دولت‌های مزدور موظف‌اند امور اقلیت‌های مربوط خودشان را در غرب زیر نظر داشته و در میان‌شان تجسس نمایند؛ همچنین برای مساجد مهاجرین، امامانی با شهریه و معاش کافی تعیین نمایند تا فرزندان مسلمانان مهاجر را با توجه به تدابیر حکومت‌های غربی تربیت کنند و بالای آنان اشراف داشته و از طریق سازمان‌های وابسته، کنفرانس‌های دورهای، مراکز

اسلامی و مساجد حکومتی، آنان را مهار کنند. تمام سعی آنان این است تا زیر پوشش "میانروی" و مرجعیت مصالحه با غرب، فرهنگ و فکر منحرفی را به خورد آنان دهند. این فعالیت‌های شبانه‌روزی کمترین کاری که با افکار مسلمانان می‌کند، اینست که اگر نتواند مصیبت نبود دولت اسلامی را در اذهان آنان کاملاً محو نماید، حداقل آنرا یک مسئله ساده و بی‌اهمیت جلوه دهد. این تلاش‌ها باعث می‌شود، وجوب وجود خلافت در زندگی امت اسلامی، که یک فریضه شرعی است؛ بلکه یکی از بزرگترین فریضه‌های دین است، در میان مسلمانان مهاجر یک مسئله ساده و بی‌اهمیت جلوه کند، که این به معنی پذیرفتن دنباله‌روی اسلام و مسلمانان، برتری و پیشگامی غرب کافر و عمیق نمودن قابلیت ذوب شدن در منظومه‌ای غربی می‌باشد.

می‌دانیم که اسلام در قلب‌های مسلمانانی که به غرب مهاجرت می‌نمایند، وجود دارد و به‌همین دلیل است که فعالیت‌ها برای ذوب نمودن‌شان در فرهنگ غرب بسیار سخت است؛ هرچند بسیاری در نهایت دست از پایبندی به بسیاری از احکام شریعت اسلامی برمی‌دارند. اما پرسش این است که پیام ما برای مسلمانان ساکن در غرب چه و چگونه باید باشد؟ مسلماً دین اسلام به یک سلسله شعایر و عباداتی خلاصه نمی‌شود که می‌توان آنرا به‌گونه فردی و در داخل خانه‌ها انجام داد؛ بلکه اسلام یک طرز خاص زندگی و عقیده سیاسی است که بر اساس آن، مسلمانان باید رهبر و پیشگام جهان باشند؛ امت یک پارچه و واحد در برابر سایر امت‌ها، که زیر سایه دولت واحدی زیسته و از زندگی آبرومندانه و محفوظ بر خوردار باشند و اسلام را در داخل تطبیق و به‌سوی سایر بشریت حمل نمایند. الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

(وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ ۖ وَلِرَسُولِهِ ۚ وَلِلْمُؤْمِنِينَ ۖ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ) [منافقون: 8]

ترجمه: آن‌ها می‌گویند: اگر به‌مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می‌کنند! در حالی که عزت مخصوص الله و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی‌دانند.

زیرا دولت خلافت راشده یگانه راهی است که امت اسلامی را به وحدت رسانیده و آنان را کنار هم جمع خواهد نمود؛ همه را در مسیر مستقیم قرار داده و از آنان امت هدف‌مند و بابرنامه می‌سازد؛ چنان‌که در گذشته بود. با این حساب، پیام ما برای آن عده از فرزندان مسلمانی که در غرب به سر می‌برند و یا قصد مهاجرت به‌سوی غرب را دارند، چگونه باید باشد؛ به‌ویژه با توجه به این‌که مطمئن هستیم که متمسک ماندن فرد مسلمان به ارزش‌های دین‌اش در غرب، به‌دلیل طبیعتی که اسلام دارد و به‌دلیل فضای حاکم آن‌جا و فشارهایی که اعمال می‌گردد، یک امر مستحیل به‌شمار می‌رود. در عین حال، با توجه به این‌که بزرگترین فریضه‌ای که بر دوش مسلمانان امروزه قرار دارد، این است که برای از سرگیری زندگی اسلامی از طریق برپایی خلافت در سرزمین‌های مسلمانان سعی و تلاش نمایند و لازمه این مسئولیت بزرگ اینست که مسلمانان در جایی به سر برند که بتوانند آن را به درستی انجام دهند؛ یعنی در داخل سرزمین‌های اسلامی و در میان مسلمانان.

باتوجه به معلومات فوق، لازم بود در مورد پس‌زمینه‌های ظهور مشکل یا بهتر است بگوییم بحران مهاجرت و پناجویی دایمی مسلمانان در سرزمین‌های کفار، تذکری داده شود که خلاصه آنرا در چند نکته بیان خواهیم نمود. از خلال این نکات روشن خواهد شد که خطر فقدان هویت، حرمت یکجا شدن با کفار و خطر ذوب شدن در منظومه تمدن غرب تا چه حد بزرگ است؛ خطری که در سرزمین‌های غربی بسیار به ندرت می‌توان از پیامدهای آن خود را برحذر داشت. زندگی کردن در لابلای مفکوره سرمایه‌داری و در فضای حاکم سیکولریستی برای سرنوشت مسلمانان پیامدهای بس خطرناکی دارد؛ زیرا کسانی که از مسلمانان در این سرزمین‌ها با آغوش باز استقبال می‌کنند، اهداف بسیار خطرناک کوتاه‌مدت و دراز مدتی برای آنان و فرزندان‌شان دارند. نکاتی که قبلاً به آن اشاره گردید، قرار ذیل است:

3. وضعیت نا‌بهنجار امت اسلامی، که از چندین دهه قبل آغاز گردیده و باعث شده شمار زیادی از مسلمانان از سراسر جهان اسلام تن به مهاجرت و استقرار در سرزمین‌های کفری دهند، دلیل اصلی آن فشارها و خشونت‌هایی است که استعمارگران غربی بالای امت اعمال می‌نمایند؛ یعنی این فشارها توسط آنان طراحی و عملی می‌گردد. سیل مهاجران مسلمان به‌سوی غرب باعث گردیده اقلیت‌های فراوانی از آنان در غرب تشکیل گردد و این دقیقاً هدفی است که غرب دارد.

4. اوضاع بدی که باعث گردیده زندگی در سرزمین‌های مسلمانان غیرقابل تحمل گردد، بدون شک برنامه‌ای است که غرب استعمارگر برای امت اسلامی چیده است؛ اما غرب توانست این کار را در چند مرحله و با انجام دادن چند کار بزرگ به ثمر رساند: دور کردن اسلام از صحنه حاکمیت، تقسیم نمودن سرزمین‌های مسلمانان به دولت‌های کوچک و ضعیف، تعیین حکام مزدور بالای این حکومت‌ها، انتشار دادن افکار ملیت‌گرایی و وطن‌پرستی. نتیجه تمام این اقدامات این شد که از مدت‌ها بدین سو، امت اسلامی طعم تلخ نابسامانی‌ها، عقب‌ماندگی در تمام عرصه‌های زندگی، هرج‌ومرج و بلا تکلیفی را در سراسر سرزمین‌های خویش می‌چشند.

بدون شک مصیبت اصلی اینست که مسلمانان از دین خویش فاصله گرفته‌اند و این فاصله گرفتن چیزی نیست، به‌جز این که پس از سقوط خلافت اسلامی دست از تطبیق شریعت اسلامی برداشتند؛ زیرا خلافت یکی از بزرگ‌ترین و با عظمت‌ترین احکام شریعت اسلامی به‌شمار می‌رود. ظلم، جنایت، چالش‌های جانکاه اقتصادی و خطرهای بی‌شمار جانی و مالی، که همه روزه توسط حکام ظالم بالای مسلمانان و در سرزمین خودشان اعمال می‌گردد، باعث بروز این پدیده خطرناکی گردیده که به‌نام مهاجرت مسلمانان به سرزمین‌های غربی، اعم از اروپا، امریکا، استرالیا... از آن یاد می‌گردد.

این بدان معنی است که ترک نمودن سرزمین‌ها و مهاجرت مسلمانان یک فرار موقتی از جهنم ظلم و بیداد استعمار نبوده که به‌ویژه پس از سقوط دولت خلافت رخ داده باشد؛ بلکه نقشه‌ای به‌دقت طراحی شده توسط غرب کافر است. یعنی این دسیسه‌ای خبیثانه و هدف سیاسی بود و هست که دشمنان به کمین نشسته امت اسلامی از گذشته تا کنون منافع و ثمر آنرا به‌پیمانه فراوان و در عرصه‌های گوناگون بر می‌چینند. پیامد آن برای مسلمانان هم چیزی شد که امروزه شاهد آن هستیم و آن این که دید مسلمانان مهاجر و فرزندان‌شان نسبت به‌هدف اصلی و اساسی زندگی کاملاً منقلب گردیده؛ یعنی افکار و مفاهیم اساسی آنان دگرگون شده؛ زیرا مدت‌های طولانی را در میان افکار سیکولریستی و سرمایه‌داری بسر برده و بخش زیادی از عمرشان را در فضای تمدنی به سر برده‌اند که در کلیات و جزئیات با اسلام در تناقض قرار دارد.

در عین حال، هدف دیگر از گشودن دروازه‌های اروپا و امریکا و سایر سرزمین‌های کفار-مخصوصاً برای مسلمانان- چیزی جز یک اقدام ایدئولوژیک نیست که دارای اهداف سیاسی می‌باشد و بر اساس آن تلاش می‌شود استعدادها و مغزهای متفکر مسلمانان، اعم از دانشمندان، هنرمندان، کسبه‌کاران، متعلمین، فرهنگیان و فعالان سیاسی را به جانب سرزمین‌های خود بکشانند و این کار را از طریق قوانین مهاجرتی قرعه، انتخاب، پناهندگی سیاسی و غیره مواردی انجام می‌دهند که به دقت برای جلب و جذب کدرهای مورد نیازشان طراحی گردیده، چه از میان افرادی که استعداد تفکر دارند و چه کسانی که در کارهای عملی از خود شایستگی نشان می‌دهند.

5. زمینه‌سازی‌ها برای روی آوردن فرزندان امت اسلامی به‌جانب غرب به‌صفت مهاجر، تنها به‌هدف استحکام بخشیدن به‌پایه‌های فکری، علمی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی سرزمین‌های غربی و در عین حال به‌هدف تثبیت حضور و بقای غرب در میان امت و در سرزمین‌های مسلمانان برای بیشترین مدت ممکن صورت می‌گیرد. نتیجه این شده که در حال حاضر غرب توانسته به‌همکاری حکام مزدور مسلمانان در غرب واقعیت جدیدی به‌نام "اقلیت‌ها" به‌وجود آورد؛ واقعیتی که باعث شده سرزمین‌های اسلامی به‌دلیل مهاجرت‌های اجباری و داوطلبانه مسلمانان، به‌گونه وحشت‌ناکی از استعدادهای "علمی و تجربی" و در عرصه‌های گوناگون خالی گردد. خطرناک‌تر این‌که: فرار این استعدادها باعث تقویت سرزمین‌های غرب در تمام عرصه‌ها گردیده و می‌گردد. به این ترتیب نتیجه این شده که امروزه مسلمانان خود در تداوم و ریشه‌دار نمودن اوضاع اسفبار امت خویش سهم گرفته و نفوذ و تسلط کفار را بالای سرزمین‌های مسلمانان؛ بلکه حتی در سراسر جهان، مستحکم‌تر نمودند. با گذشت چندین دهه که از سقوط دولت اسلامی می‌گذرد، این پدیده خطرناک (مهاجرت مسلمانان از سرزمین‌های اسلامی) باعث شده امت اسلامی امروزه به این وضعیت دردناک و خجالت‌آور، چه در داخل سرزمین‌های مسلمانان و چه در سرزمین‌های غرب، برسند.

6. خطرناک‌تر از همه، این است که بسیاری از مسلمانان در حال حاضر، مهاجرت به غرب را یک آرمان تلقی می‌کنند که برآورده شدن آن به‌معنای تضمین آینده و زندگی خوب برای خود و فرزندان‌شان بوده و غرب را پناهگاه امنی تصور می‌کنند.

که آنان را از زیر بار و فشار و اقعیت‌های تلخ موجود در سرزمین‌هایشان نجات می‌دهد و مهاجرت به غرب، تبدیل به آرزوی بسیاری از جوانان مسلمان شده که در نبود دولت خلافت و تسلط تمدن غرب در سر می‌پروراند.

7. نظریه اعتدال یا میانه‌روی، مصیبت دیگری است که مسئله مهاجرت را داغ‌تر و این بحران را تندتر نموده؛ زیرا این نظریه باعث شده بسیاری از مسلمانان تسلیم و اقعیت شده و از نبود دولت مسلمانان (خلافت) رنج نبرند و نظام‌های مزدور حاکم را در سرزمین‌های مسلمانان نظام‌های "اسلامی" تلقی نمایند که در جوامع بین‌المللی از آنان نمایندگی می‌کند! همچنین بر اساس این نظریه، هیچ تناقضی میان ارزش‌های بزرگ جهانی؛ مانند: دموکراسی، آزادی، حقوق بشر و... و میان اسلام وجود ندارد! بناءً حضور مسلمانان در غرب و لو به تعداد زیاد و رو به افزایش، هیچ مشکلی ندارد؛ زیرا حضور رو به افزایش مسلمانان شرعاً جواز دارد؛ بلکه حتی یک گام مثبت و مفید است که مستحق تشویق می‌باشد؛ زیرا نتیجه آن به‌نفع مسلمانان خواهد بود و در عین حال فرد مسلمان می‌تواند در حالی که در غرب به‌سر می‌برد، به ارزش‌های دینی خویش نیز پای‌بند بماند!

8. دید درست در مورد مسئله مهاجرت به سرزمین‌های غربی، همان دید میدئی و ایدیولوژیک است که بر اساس آن؛ دین به‌هیچ‌وجه از سیاست جدا نبوده و وجود دولت خلافت یکی از بزرگترین احکام شرعی به‌شمار می‌رود؛ خلافتی که یک نمونه تاریخی نیست که زمان آن سپری گردیده باشد. این واقعیت دارد که در تطبیق این دولت در مراحل مختلف تاریخ، تخطی‌هایی صورت گرفته؛ اما این دلیل بر ناکارایی آن در حال حاضر نمی‌شود؛ زیرا آن مشکل بعضی از افراد بوده و نه خود نظام. دلیل سقوط دولت مسلمانان این بود که از دین خویش فاصله گرفتند و نتیجه سقوط این دولت هم؛ ویرانی‌ها، استعمار و هزاران مصیبتی شد که مسلمانان تا امروز در آتش آن می‌سوزند؛ از جمله؛ عقب‌مانی در میدان زندگی، فقر، عدم ثبات، نبود امکانات، هرج‌ومرج، جنگ‌های داخلی موجود که از چندین دهه به این سو همچنان جریان دارد؛ جنگ‌هایی که خود باعث شده مسلمانان، سرزمین‌های خود را چه به رغبت و یا از روی ناچاری ترک نموده و به‌جایی روی آورند که برخلاف سرزمین‌هایی است که از آن فرار نموده‌اند. مشاهده نمودن تفاوت میان زندگی مرفه در غرب و مقایسه نمودن آن با ظلم نظام‌های مزدور حاکم در سرزمین‌های خودشان و ویران‌گری‌ها و بیدادگری‌هایی استعمارگران در آنجا، آنان را از دین‌شان دورتر نموده و باورش‌شان را به ارزش‌ها و طرز زندگی غربی مستحکم‌تر می‌کند.

واقعیت اینست که برای تطبیق شریعت اسلامی و از سرگیری زندگی اسلامی، هیچ راهی به‌جز تأسیس مجدد دولت خلافت در سرزمین‌های اسلامی وجود ندارد و این دقیقاً همان معنای برگشتن به اسلام به‌گونه دسته‌جمعی و تمسک به دین را می‌دهد؛ زیرا "حکم بما أنزل الله" شرعاً شامل تمام عرصه‌های زندگی می‌گردد؛ پس معنای برپائی دین و برگشتن به اسلام به‌گونه دسته‌جمعی، چیزی نیست؛ مگر حکم بما أنزل الله، یعنی وادار نمودن مردم به‌پایبندی به ارزش‌های عقیده و حدانیت الله و بندگی کامل به او سبحانه و تعالی که همان تطبیق همه‌جانبه شریعت است و بس.

اینک پرسش اینست که آیا می‌توان برای برپائی خلافت اسلامی در میان کفار و در سرزمین‌های غرب کار و پیکار نمود؟ در حقیقت تنها همین نکته برای اثبات حرمت پیوستن به سرزمین‌های غرب و نوب شدن در گرداب تمدن کفری آن کافی است. رسول الله صلی الله علیه و سلم در یک حدیث صحیح به روایت جریر بن عبدالله رضی الله عنه می‌فرماید:

(أنا بريءٌ من كلِّ مسلمٍ يقیمُ بین أظهرِ المشرکین) (رواه أبو داود)

ترجمه: من از هر مسلمانی که در میان مشرکین اقامت دارد، بیزارم.

9. در اخیر باید گفت: مهاجرین مسلمانی که به جانب غرب می‌روند، پیوسته زیر فشارهای گوناگون فکری و سیاسی قرار دارند و این به علاوه آن است که حضور آنان در آنجا از هر لحاظ به‌نفع غرب تمام می‌شود و از آنان برای تضعیف امت اسلامی استفاده صورت می‌گیرد؛ نه فقط از طریق انتقال آنان همراه با تجارب، فرزندان، خانواده‌ها و توانائی‌هایشان؛ بلکه از طریق دور نمودن‌شان به‌عنوان مبارزین و مخالفین سیاسی نظام‌های حاکم مزدور در سرزمین‌های اسلامی از میدان مبارزه. حکام مزدور و ظالم بالای آنان فشار آورده، آنان را شکنجه و تهدید می‌کنند و از آن طرف، غرب نیز به آنان باغ‌های سبز و سرخ را نشان می‌دهد و به این ترتیب این سرمایه‌های بزرگ بشری و فکری امت از آن غرب می‌گردد.

باید گفت که پس‌زمینه بسیاری از مهاجرت‌ها به‌سوی غرب، در ابتدا پناهندگی سیاسی، درخواست امن و یا جست‌وجو برای زندگی مادی بهتر است و روشن است که این دلایل برای مهاجرت معمولاً زمانی پیدا می‌شود که فرد و یا خانواده مسلمان در ضعیف‌ترین و شکسته‌ترین حالات روانی و مادی قرار گیرد و این حالتی است که این فرد یا خانواده مسلمان مناسبت‌ترین شرایط برای بدگمان شدن در مورد هویت اسلامی خود می‌باشد و بهترین و آماده‌ترین وضعیت برای سوءاستفاده شدن فکری و یا سیاسی را علیه امت خویش دارد و توسط دولت‌های غربی، که از آنان استقبال می‌کنند، استفاده می‌شود و این واقعیتی است کاملاً واضح و محسوس.

واقعیت این است که مهاجرت نمودن به‌سرزمین‌های کفار به‌هدف استقرار و زیستن دائمی در میان آنان، با مسلمان بودن فرد مسلمان برخورد می‌کند؛ به‌ویژه در عصر حاضر؛ زیرا کسانی که برای زندگی با کفار به‌گونه همیشه‌گی تن به‌مهاجرت می‌دهند؛ مخصوصاً دنیا طلبان، زبان حال چنین کسانی اقرار بر این می‌کند که هیچ اهمیتی به‌روند تغییر وضعیت موجود مسلمانان و قضایای امت اسلامی و در رأس آن قضیه برپائی دولت خلافت، نمی‌دهند! به علاوه این‌که چنین مهاجرتی فرد مسلمان را به‌سادگی در معرض فقدان هویت و شخصیت اسلامی وی قرار می‌دهد.

هرچند، بار اصل مسئولیت این پدیده خطرناک (مهاجرت به سرزمین‌های کفار) بر دوش نظام‌های مزدور حاکم بر گرده امت و دستگاه‌های وابسته به غرب کافر است؛ اما در عین حال نباید افراد امت را که تن به‌چنین مهاجرتی می‌دهند، نیز کاملاً بی‌طرف و غیرمسئول خواند. بدون شک افراد امت اسلامی نیز در برابر این زخم ناسوری که دامن فکر، فرهنگ و توانائی‌های فعال انسانی امت را به‌گونه وحشت‌ناک و کشنده‌ای گرفته، نقش داشته و مسئولیت دارند.

در عین حال، ما باور کامل داریم که راحل ریشه‌ای و سرنوشت‌ساز برای این مشکل، تنها در تطبیق همه‌جانبه شریعت اسلامی نهفته است؛ یعنی در ایجاد دولتی که امور مسلمانان را به‌درستی رعایت نماید. پس هیچ‌چیزی نمی‌تواند از این فاجعه جلوگیری نماید؛ مگر برپائی دولت مسلمانان؛ دولت خلافت راشده‌ای که بر منهج رسول الله برپا گردیده و با اقتدار و با عزت از آن پاسداری شود. الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

(لِمِثْلِ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ) [صافات: 61]

ترجمه: آری، برای مثل این، باید عمل‌کنندگان عمل کنند.

نویسنده: صالح عبدالرحیم-الجزائر
برای دفتر مطبوعاتی مرکزی حزب التحریر